

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»

سال اول / شماره سوم / پاییز ۱۳۹۲

## تصویر هنری داستان حضرت آدم در قرآن کریم

مرضیه زارع زردینی<sup>۱</sup> و مرضیه زارع زردینی<sup>۲</sup>

### چکیده

تصویرسازی هنری از جمله روش‌های زیبایی‌سازی یک اثر ادبی است. قصه‌های متنوع و گسترده قرآن کریم از اعجاز بیانی و زیبایی خاصی برخوردارند. داستان‌های قرآن، هنر و زیبایی را تعریف نمی‌کنند تا انسان را در وادی بحث‌های نظری زیبایی‌شناختی حیران و سرگردان رها کنند بلکه زیبایی واقعی را نشان می‌دهند و چشم و دل زیبا بین و جان‌های پاک را به تماشا فرا می‌خوانند. حوادث داستان حضرت آدم که متضمن آموزه‌های دینی - تربیتی است در هفت سوره قرآن دگر شده است و با حرکتی رو به جلو از رابطه علی و معلولی برخوردار است.

پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی در نظر دارد ویژگی‌های هنری داستان حضرت آدم را از طریق پرداختن به جلوه‌ها و تصویرهای هنری و عناصر ساختاری آن بررسی و تحلیل کند تا از این طریق روشن گردد که تخیل حسی و پدیده‌ی تجسم امور در داستان‌های قرآن از جمله داستان حضرت آدم، نقش زیادی در زیبایی هنری آن داستان ایفا می‌کند و هماهنگی زیبایی بیان با زیبایی تصویر در راستای اهداف سامیه قرآن، سرشار از زمینه‌های مختلف تأثیر است.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن، داستان حضرت آدم، جلوه‌های هنری.

### مقدمه

بهره‌مندی از هنر در گونه‌های متعدد ادبی، موجب شکوفایی و بالندگی می‌گردد. داستان نیز یک نوع ادبی است که همواره حضوری پیدا و پنهان در زندگی روزمره ما داشته و دارد. در میان کتاب‌های آسمانی، قرآن بی‌شک از این جهت رهاوردی بزرگ و بی‌مثال دارد.

\*\*\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۸/۰۵

۱ - نویسنده مسئول: استادیار دانشگاه پیام نور میبد mzarezardiny@gmail.com

۲ - دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی و مدرس دانشگاه پیام نور یزد: mzarezardini 577@gmail.com

کتاب مقدس قرآن با بیان آموزه های انسانی و اخلاقی به شیوه قصه گویی و قصه خوانی، هر خواننده ای را با تصویرپردازی هنری به وجد و شگفتی و تأمل وامی‌دارد. داستان‌های قرآن به مخاطبان خود، زندگی، پویایی و اعتقاد می‌بخشد. داستان اگر هنرمندانه طرح شود، عواطف و احساسات خواننده را به شدت برمی‌انگیزد. حتی می‌تواند جهان بینی و عملکرد مخاطب را به تناسب فضای فکری ایجاد شده، دگرگون سازد. زبان قصه همیشه بهترین وسیله ارتباطی میان انسان‌ها است. خداوند زیبا و زیبا دوست نیز برای بیان اهداف دینی، داستان را انتخاب کرده و مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل هستی را در اوج زیبایی با زبان داستان برای انسان مطرح کرده است.

زیبایی‌های هنری داستان‌های قرآن را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد. برخی از این زیبایی‌ها مربوط به تکنیک و شیوه داستان سرایی و چگونگی به کارگیری عناصر داستان است و برخی دیگر به زیبایی‌های بیانی و اسلوب بیانی ارتباط دارد. بخشی از زیبایی‌های قرآن مربوط به تصاویری است که خداوند برای هر حادثه انتخاب کرده است تا مخاطب آن را درک کند و مفاهیم تربیتی موجود در آن را دریابد.

تا کنون مقالات و تحقیقات زیادی در مورد داستان‌ها و مضامین قرآن کریم صورت گرفته است. از جمله این پژوهش‌ها، می‌توان به تحلیل ادبی داستان‌های قرآن (پروینی، ۱۳۷۸)، آفرینش و جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن (جعفری، ۱۳۷۶)، بررسی جلوه‌های هنری داستان حضرت ابراهیم (ع) (نعیمه پرنداووجی و ناهید نصیحت، ۱۳۸۸)، تحلیل عناصر داستانی در داستان‌های قرآن (خلیل پروینی و ابراهیم دیباجی، ۱۳۷۸)، تحلیل عناصر داستانی قصه حضرت یوسف (ع) (حبیب الله آیت اللهی، محمد علی خبری و...، ۱۳۸۶) و... اشاره کرد ولی تاکنون پژوهشی مستقل در مورد جلوه‌های هنری و عناصر داستانی حضرت آدم انجام نشده است.

در این مقاله سعی بر آن است که جلوه‌های هنری داستان حضرت آدم مورد بحث قرار گیرد، لذا نخست شیوه بیان حوادث و در ادامه عناصر ساختاری و تصاویر هنری و زیبایی‌های بلاغی این داستان بررسی می‌شود.

## داستان در قرآن

هنر در معنای عام خود شامل همه دستاوردهای منظم بشری و حرفه‌های بارز می‌گردد و در معنای خاصش شامل هر عمل والایی است که زیبایی را در تصویر، صدا، حرکت و گفتار خلق

می کند و بر آفرینش اشیائی اطلاق می شود که لذت و سرور را در نفس برمی انگیزد و در برگیرنده‌ی همه نوآوری‌هایی است که ذوق و سلیقه‌ی هنرمندان آن را به وجود می آورد. اما هنر در ادبیات به معنای بیان نیکو، سبک و اسلوبی زیبا، عاطفه‌ای قوی و خیالی فعال است. (الخالدی، ۱۹۸۸، ص ۷۹)

هنر در قرآن به معنای «نوآوری در تعبیر، توانایی در بیان و زیبایی در هماهنگی است و این به معنای لزوم اعتماد بر خیال و اختراع و تلفیق نیست» (قطب، بی تا، ص ۲۲۹) قرآن در هر کجا که بخواهد غرضی را بیان، یا از معنای مجردی تعبیر، یا حالتی نفسانی، صفتی معنوی، نمونه‌ای انسانی یا حادثه یا ماجرا یا منظره‌ای از مناظر قیامت یا حالتی از حالات نعیم یا عذاب الیم را وصف کند، یا در مقام احتجاج و جدل مثلی بزند یا به طور مطلق، جدلی را عنوان کند، در همه جا تکیه بر واقع محسوس و خیال منظور می کند، هدف ما نیز از گفتن این مطلب که تصویر ابزار مناسب و مخصوص اسلوب قرآنی است، همین است؛ یعنی صرف آرایش و تزئین اسلوب نیست و به صورت تصادفی نیز نیامده است بلکه یک قانون کلی و عام است که ما می توانیم از آن به «قاعده تصویر» تعبیر کنیم. (قطب، ۱۹۹۳، ص ۳۷) تصویر در قرآن، قصه گذشتگان را به چشم اندازی تبدیل می کند که الآن اتفاق می افتد نه اینکه حادثه‌ای باشد که قرن‌ها از وقوع آن سپری شده است. (همان، ص ۱۵۶)

اما قصه به عنوان یک هنر ادبی، تعبیری از اندیشه‌ها و تجربه‌های داستان نویس است که با خیال و عاطفه‌ای غلیان همراه می گردد تا بر خواننده تأثیر گذارد. کلمه قصه از نظر لغوی به معنای پیگیری است که در المصباح المنیر چنین آمده است: " قَصَصْتُ الْخَبْرَ: تَتَبَعْتَهُ، وَ الْقِصَّةُ: الشَّأْنُ وَ الْأَمْرُ، يُقَالُ مَا قِصَّتْكَ أَيْ مَا شَأْنُكَ، وَ الْجَمْعُ قِصَصٌ مِثْلُ سِدْرَةٍ وَ سِدْرٌ" (الفيومي المقري، ۲۰۰۰، صص ۳۰۰-۳۰۱)

کتاب مقدس قرآن برای بیان اهداف خود از نوعی تعبیر هنری یعنی داستان بهره می گیرد و داستان پردازی در این کتاب مقدس نه تنها منافاتی با اهداف و رسالت دینی آن ندارد که در جهت همان اهداف برای عبرت مردم و سرمشقی برای زندگی آنان بیان می گردد. داستان‌های قرآنی در واقعیت و صداقت بهترین مصداق هستند و از آنجا که از ارزش‌های ایمانی و اخلاقی استواری برخوردارند، بهترین نمونه‌های داستانی به شمار می روند. «در داستان‌های قرآنی هدف هنری و دینی در هم آمیخته شده است. چرا که داستان نوعی از تعبیر و بیان عربی است و ابزاری از ابزارهای گسترش دعوت است. هر داستان دارنده‌ی شخصیت مشخصی است که

مخاطب با آن شخصیت زندگی می‌کند و در حوادث، نزاع و گفتگو با او همراه می‌شود. داستان - های قرآنی منابع سرشار معارف حقیقی، رهنمودها و علم‌های گوناگون هستند.» (الدالی، ۱۹۹۳، صص ۱۸)

قرآن موضوعات داستان را از حوادث و وقایع تاریخی گرفته، آن را به شیوه ادبی و با بارعاطفی بیان می‌کند ... تا تأثیری دو چندان درعاطفه و وجدان بشری داشته باشد. (خلف الله، ۱۹۹۹، ص ۱۵۶) داستان‌های قرآن کریم، بر خلاف داستان‌های ساخته و پرداخته اندیشه بشر، ساخته و پرداخته حوادث مجهول نیستند، بلکه پرداخت حقایقند. ساختار روایی در قرآن کریم، گاهی یک سوره را به طور کامل و گاهی بخشی از یک سوره را به خود اختصاص داده است. با توجه به این امر، در برخی از سوره‌ها تنها یک داستان وجود دارد و در برخی دیگر بیش از یک داستان؛ و این داستان‌ها بر اساس هدف فکری سوره و رسالت آن شکل می‌گیرند. خیال‌انگیزی، صحنه پردازی و به تصویر کشیدن معانی گوناگون از جنبه‌های اعجاز و نیز از جمله شگردهای جاذبه قرآن است. این هنر قرآنی، در توصیف صحنه‌های طبیعت، تبیین ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، پاکی‌ها و ناپاکی‌ها و نیز در به تصویر کشیدن مراحل از معاد و قیامت و حساب و کتاب بسیار کارآمد و مؤثر است.

عناصر داستانی در داستان‌های قرآن نیز برخی از آنها بر برخی دیگر غلبه دارند لذا در آنها شاهد تبلور همه عناصر داستانی به یک میزان نیستیم. «توزیع عناصر داستانی در قرآن با پیشرفت دعوت اسلامی، تغییر و گسترش می‌یابد. به همین دلیل عنصر حادثه (پیرنگ) در داستان‌هایی که مضمون ترساندن و انداز دارد و عنصر شخصیت نیز در داستان‌هایی که به قصد الهام و یا برای تثبیت قلب پیامبر (ص) است و عنصر حوار در داستان‌هایی که با هدف دفاع از دعوت اسلامی و رد مخالفان آن گفته شده، غالب است.» (خلف الله، ۱۹۹۹، ص ۲۸۴) به رغم آن که داستان‌های قرآنی از ساختاری تازه و پویا برخوردارند ولی کاملاً از رؤیا پردازی دورند. (مطالع، ۲۰۰۶، ص ۱۱) و هدف در آنها تنها اطلاع از اخبار امتها و ملتها نیست که هدف رهبری مؤمنین به راه حق با عبرت گرفتن از گذشتگان است.

### جلوه‌های هنری در داستان‌های قرآن

کاشف حقیقت بین و زیبا پسند، جلوه‌های بسیار متعددی از هنر را در قرآن مشاهده می‌کند که یکی از آنها اسلوب‌های متنوع همچون تکرار، استفهام، ندا، تمنی و امر و نهی است. بسیاری اوقات یک قصه و یک رویداد واقعی به گونه‌های متفاوت و مختلفی بیان شده است. گاه

کوتاهی و بلندی یک رویداد خاص در جای جای کتاب آسمانی ما متفاوت است. گفتگوها و نیز ورود و خروج به داستان متفاوت است. این تنوع اسلوبی که در بسیاری از قصه‌های قرآن لحاظ شده، خود نشانگر جلوه‌ی زیباشناسانه و جمال شناسانه‌اش است. (حسینی، ۱۳۷۷، ص ۳۲)

جلوه دیگر هنر در داستان‌های قرآن، تقسیم به نماهای مختلف است. همان‌گونه که فیلم به صورت پلان و نماهای مختلف برای همه جذابیت دارد؛ خداوند نیز در کتاب مقدس، قصه‌ها را برش داده و نماهای مختلف را به هم وصل کرده و با این کار به قصه، پویایی و حرکت بخشیده است. تقسیم با نماهای مختلف و پلان‌های گوناگون و بازگویی روایت‌ها، از ویژگی داستان‌های قرآن است. سومین جلوه هنر در داستان‌های قرآن، گزینش صحنه‌های مؤثر است. این مسأله در نگاه‌های نخست مشهود است که در بیان داستان‌ها، همه چیز بیان نشده، بلکه کاملاً گزینشی و غربال شده است. این گزینش‌ها از جنبه‌های هنری داستان‌های قرآن هستند چون این انتخاب‌ها با پویایی خود در انتقال پیام بسیار مؤثرند.

#### ۱- جلوه‌های هنری در داستان حضرت آدم

خداوند متعال تصاویر داستان حضرت آدم را در هفت سوره ی بقره، أعراف، حجر، إسرائ، كهف، طه و ص آورده است. این داستان در هر سوره از نظر بلندی و کوتاهی با هم متفاوت است. آیات ۳۰-۳۹ سوره بقره، آیات ۱۱-۲۵ سوره أعراف، آیات ۲۶-۴۲ سوره حجر، آیات ۶۱-۶۵ سوره إسرائ، آیه ۵۰ سوره كهف، آیات ۱۱۶-۱۲۳ سوره طه، آیات ۶۷ تا ۸۵ سوره ص در برگیرنده‌ی این داستان هستند.

با دقت در هر کدام از این سوره‌ها مشخص می‌شود که برخی از حوادث در سوره‌ای آورده شده و در سوره‌ای دیگر پنهان شده است. اما خلاصه حوادث داستان به این ترتیب است:

- ۱- قرار دادن آدم به عنوان خلیفه الله در عالم هستی
- ۲- پرسش ملائکه و تعلیم اسماء به آدم از جانب خداوند
- ۳- اشاره به خمیر مایه خلقت آدم
- ۴- دعوت ملائکه برای سجده کردن در برابر آدم
- ۵- بهانه تراشی و امتناع ابلیس از سجده کردن در برابر آدم
- ۶- رانده شدن ابلیس از بهشت و مبارزه طلبی او با خداوند برای فریب آدم
- ۷- بر حذر داشتن آدم از ابلیس
- ۷- نهی کردن آدم از نزدیک شدن به درخت

۹- فریب دادن ابلیس آدم را برای تناول میوهی درخت

۱۰- سرزنش و توبیخ خداوند آدم را و پشیمانی و توبه آدم به درگاه خداوند

۱۱- خروج آدم از بهشت

این موارد مهمترین حوادث داستان است که قرآن کریم، آن را در هفت سوره بیان کرده است. برخی از این حوادث تنها یک بار و برخی دیگر چندین بار در این سوره‌ها تکرار شده است. حضور و غیاب برخی از صحنه‌ها در تنوع تصویری که داستان ارائه می‌دهد بسیار مؤثر است.

#### ۱-۱- قرار دادن آدم به عنوان خلیفه الله در عالم هستی

این حادثه تنها یک بار در سوره‌ی بقره آمده است ﴿:وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾ (بقره، ۳۰) فرشتگان نسبت به این خبر واکنش نشان دادند و از این‌که آدم، خلیفه در زمین باشد، تعجب کردند و معتقد بودند که انسان آشکارا در زمین فساد می‌کند پس گفتند ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...﴾ (بقره، ۳۰)، این سخن فرشتگان، پرسش از امری است که نسبت به آن جاهل بودند، آن‌ها خواستند اشکالی را که در مسأله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده حل کنند؛ آنها معتقدند که فساد و خونریزی از جانب انسان پیوسته تکرار می‌شود و این مضمون را می‌توان از فعل مضارعی که صله موصول قرار گرفته است، دریافت. در ادامه خطاب به خداوند عرض کردند: ﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۳۰) در نظر فرشتگان خلیفه الله باید با تسبیح و تقدیس زبانی و وجودیش نمایانگر خداوند باشد، چرا که زندگی زمینی آدم اجازه چنین نمایشی به او نمی‌دهد، بلکه بر عکس او را به فساد و شر می‌کشاند. این عبارت بر خلاف عبارت قبل با جمله اسمیه آمده که بیانگر شکر و سپاسگذاری پیوسته فرشتگان است و آن‌ها نسبت به آدم شایستگی بیشتری برای خلافت بر روی زمین دارند.

#### ۲-۱- پرسش ملائکه و تعلیم اسماء به آدم از جانب خداوند

این حادثه تنها یک بار در سوره بقره آمده است ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره، ۳۱). بعد از اینکه فرشتگان از فرمان خداوند تعجب کردند و دلایلی را برای برتری خود بر آدم ذکر کردند، خداوند متعال نیز در پاسخ آنها، علم آدم را مطرح کرد که همین امر سبب برتری آدم برای خلافت بر روی زمین شد. اما در تفسیر اسماء گفته شده، نیرویی برای استفاده از معارف و علوم یا شناخت حقائق اشیاء و

یا شناخت اسامی ذات و معانی است و صاحب این صفت شایسته این جانشینی است. (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۴۱۱) زمانی که فرشتگان از علمی که خداوند به انسان ها داد، مطلع شدند در برابر او سجده کردند. ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (بقره، ۳۳)

### ۱-۳- اشاره به خمیر مایه خلقت آدم

حادثه دوم در دو سوره از هفت سوره مذکور یکی در سوره حجر ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾ (حجر، ۲۸) و دیگری در سوره ص ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ﴾ (ص، ۷۱) روشن است که صلصال (گل نیکو) از حمای مسنون (گل سیاه و بد بوی) و حمای مسنون از طین (گل) است. بنابراین گل مرحله‌ای از مراحل آفرینش آدمی است سپس حمای مسنون مرحله‌ی بعد از گل و لای و صلصال مرحله‌ی بعد از حمای مسنون است. از این رو دو آیه در سوره حجر و ص مکمل یکدیگرند و به نحوی دو حلقه‌ی پیشرفت در آفرینش آدمی که خداوند آن را به زیبایی تصویر کرده است. مقصود خداوند از ذکر خمیرمایه وجود آدمی این است که شرف و عظمت موجودات به صفات و مزایای خوبی است که در آن ها وجود دارد نه به ماده‌ای که از آن آفریده شده است. (ابن عاشور، ج ۴۴، ص ۱۴)

### ۱-۴- دعوت ملائکه برای سجده در برابر آدم

تصویر این حادثه در هفت سوره قرآن انعکاس یافته است. امر به سجده یعنی فعل امر «اسجدوا» پنج بار در سوره های بقره ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره، ۳۴)، أعراف ﴿ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِّنَ السَّاجِدِينَ﴾ (أعراف، ۱۱) إسرائ ﴿إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾ (إسرائ، ۶۱) كهف ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...﴾ (كهف، ۵۰) و طه ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ﴾ (طه، ۱۶) آمده است و در دو سوره حجر ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ (حجر، ۳۰) و سوره ص ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ (ص، ۷۳) عمل سجده به صورت فعل ماضی ذکر شده است زیرا ملائکه به جز ابلیس نافرمان به دستور خداوند متعال گردن نهند. تکرار این تصاویر دلالتی قوی بر اظهار خوشحالی به خاطر

خلقت آدم و آشکاری دعوت به سجده در برابر اوست و در هر بار چیز جدیدی از آدم ذکر می-شود.

اما دو تصویر دیگر رنگ جدیدی به تصاویر سابق داده است که یکی در عبارت " فقعو له ساجدین " بیانگر شکوه و بزرگی آدم است و تصویر دیگر در «كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» است یعنی فرشتگان یکباره و هم زمان، به پیروی از فرمان حق تعالی در برابر آدم سجده کردند جز شیطان که از این فرمان پیروی نکرد.

#### ۱-۵- بهانه تراشی و امتناع ابلیس از سجده کردن در برابر آدم

این حادثه در هفت سوره ذکر شده است. در سه مورد خداوند دلیل امتناع ابلیس را از او می پرسد. این سه مورد در سوره های اعراف ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ (اعراف، ۱۲) حجر ﴿قَالَ لَمْ أَكُن لَأَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ (حجر، ۳۳) و ص ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (ص، ۷۵) آمده است که به تبع آن ابلیس در هر سه سوره به یک شیوه ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (ص، ۷۶) جواب می دهد. تکرار این پرسش و پاسخ هدفمند است و شیطان را به منزله متهمی نشان می دهد که در برابر سؤال خداوند متحیر است و در هر بار نیز چاره‌ای جز جواب دادن ندارد و سعی می کند با بهانه تراشی و دلایل غیر منطقی خود را از گناهی که مرتکبش شده است، تبرئه کند. اما آنچه در سوره‌ی اسراء آورده شده چیزی متفاوت از موارد پیشین است. در این سوره شیطان بدون اینکه سؤالی آشکار از جانب خداوند در کار باشد، پاسخ می-دهد ﴿قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾ (اسراء، ۶۱)

#### ۱-۶- رانده شدن ابلیس از بهشت و مبارزه طلبی او با خداوند برای فریب آدم

حکمی که خداوند متعال بعد از نافرمانی ابلیس صادر کرد؛ بیرون رفتن از بهشت بود، ولی شیطان این حکم را نپذیرفت زیرا انسان را مسبب رانده شدنش از بهشت می دانست، لذا تصمیم گرفت خداوند را در مورد فریب آدم به مبارزه طلبی فراخواند.

در سوره بقره خطاب خداوند تنها متوجه شیطان نیست بلکه آدم و همسرش نیز مورد خطاب پروردگارانند. ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا...﴾ (بقره، ۳۸) اما درسوره اعراف تنها شیطان محکوم



علیه فرمان الهی است؛ ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا...﴾ (اعراف، ۱۳) شیطان زمانی که این دستور را دریافت کرد؛ گفت ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (اعراف، ۱۴)

در سوره حجر و اسراء نیز این تصویر به همین صورت است. علاوه بر این، دلیل شیطان برای فریب انسان نیز بیان شده است. در سوره اسراء ﴿قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء، ۶۲)

و در سوره حجر ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الأَرْضِ ولَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (حجر، ۳۹) او می‌خواهد با این کار، آدم را که خداوند بر تمامی موجودات برتریش داده است، تحقیر کند. در سوره کهف و طه چیزی از مبارزه طلبی شیطان ذکر نشده است. در سوره ص به همان نحوی است که در سوره حجر به تصویر در آمده است. در تمام این سوره‌ها با وجود اینکه گفته‌های شیطان به شکل‌های متفاوتی آمده، ولی همه، سخنی واحد در موضع و مقامی واحد است. مثلاً تکرار سخن ﴿رَبِّ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ که در سوره حجر و اعراف و ص از نظر لفظ و معنا به یک صورت آمده است، می‌تواند بیانگر تمایل شدید شیطان برای فریب انسان باشد.

#### ۷-۱- بر حذر داشتن آدم از ابلیس

حادثه پرهیز از ابلیس در دو سوره بقره ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره، ۳۵) و اعراف ﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف، ۱۹) تقریباً با یک لفظ و معنی به تصویر کشیده شده است با این تفاوت که حرف ربط در سوره بقره "واو" و در سوره اعراف "فاء" است. در سوره بقره کلام به خدا اسناد داده شده است (وَقُلْنَا يَا آدَمُ) حرف ربط واو بیانگر افزونی کرامت خداوند است؛ زیرا دو نعمت ساکن شدن و خوردن همزمان اتفاق افتاده است. ولی در سوره اعراف سخن به خداوند اسناد داده نشده است؛ (وَيَا آدَمُ) و حرف ربط فاء نیز برای آن است که این دو نعمت همزمان با هم صورت نگرفته بلکه خوردن مترتب بر سکنی گزیدن است؛ همانطور که ادامه آیه نیز (فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا) گویای این مطلب است. (محمد داود، ۲۰۰۸، ص ۵۰۸) اما در سوره طه، خداوند از دشمنی ابلیس با آدم و حوا سخن می‌گوید: ﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ...﴾ (طه، ۱۱۷)

### ۸-۱- نهی کردن آدم از نزدیک شدن به درخت

این حادثه در دو سوره‌ی بقره ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره، ۳۵) و اعراف ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف، ۱۹) به یک شکل آمده است. این تکرار بیانگر مبالغه در نهی است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ می‌نویسد: «نهی در این جمله، نهی از خوردن میوه‌ی آن درخت بوده، نه خود درخت و اگر گفته شده نزدیک آن درخت نشوید برای این بوده که شدت نهی و مبالغه در تأکید را برساند. (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۵)

### ۹-۱- فریب دادن ابلیس آدم را برای تناول میوه‌ی درخت

از این حادثه در دو سوره سخن به میان آمده است؛ یک بار این وسوسه تنها برای آدم یعنی درسوره طه ﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾ (طه، ۱۲۰)

و بار دیگر برای هر دو (آدم و حوا) در سوره اعراف ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا...﴾ (اعراف، ۲۰)

### ۱۰-۱- سرزنش و توبیخ خداوند آدم را و پشیمانی و توبه آدم به درگاه خداوند

این صحنه در سه سوره بقره، اعراف و طه آورده شده است. در سوره بقره حرفی از نزدیک شدن آدم و حوا به درخت و خوردن میوه‌ی آن وجود ندارد. همچنین سخنی از فریب شیطان به میان نیامده است و در مورد توبه آدم و قبول توبه او از جانب خداوند است؛ ﴿فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره، ۳۷). سوره اعراف در مورد این است که به محض نزدیکی آدم و حوا به درخت، بدی‌های آن دو آشکار گشت و از پشیمانی انسان و طلب مغفرت وی از خداوند گفته شده ولی حرفی از قبول پشیمانی و بخشش گناه او به میان نیامده است. سوره اعراف ﴿فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (اعراف، ۲۲) سوره‌ی طه نیز در مورد خوردن میوه و توبه‌ی آدم و پذیرش توبه او حکایت می‌کند.

### ۱۱-۱- خروج آدم از بهشت

این داستان با خروج آدم از بهشت تمام می‌شود و علاوه بر این خداوند، آدم را از ابلیس و مکر وی بر حذر می‌دارد. خداوند این حادثه را دو بار در سوره بقره، ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (بقره، ۳۶) و ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره، ۳۸) یک بار در سوره اعراف ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (اعراف، ۲۴) و یک بار نیز در سوره طه ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ (طه، ۱۲۳) آورده است. در تمام این حوادثی که گفته شد، نشانه‌ها و ویژگی‌های حوادث رعایت شده است. زمانی که اجزاء این داستان در هفت سوره با هم جمع می‌شود، حادثه به طور کامل نمایان و جوانب آن نیز آشکار می‌گردد.

همه این حوادث و تصاویر پیام‌هایی دارند که عبارتند از: نقشه‌های پلید دشمن برای گمراه کردن انسان، چهره فریبنده دشمن و ضرورت شناخت آن، ایمن نبودن از وسوسه‌های دشمن. علاوه بر این پیام‌ها، نقش ایمان قوی به خداوند، تقوا و تعقل نیز در این تصاویر به وضوح مشخص است.

در این داستان، از زاویه‌های گوناگون به این امر پرداخته می‌شود و با تصویرگری، روش‌های فریب کاری شیطان به صورت هنرمندانه ترسیم می‌گردد.

## ۲- عناصر ساختاری داستان حضرت آدم

۲-۱- پیرنگ داستان، سلسله حوادثی است که در داستان جریان دارد، معمولاً این حوادث رابطه سببی با یکدیگر دارند و از شخصیت‌های داستانی جدا نمی‌شوند. نویسنده دائماً شخصیت‌های خود را در ارتباط با حوادث و متأثر از آن برای ما بیان می‌کند. (نجم، ۱۹۷۹، ص ۶۳) حوادث به خودی خود پیرنگ را به وجود نمی‌آورند بلکه پیرنگ خط ارتباط میان حوادث را ایجاد می‌کند. (میر صادقی، ۱۳۸۰، ص ۶۴) در داستان حضرت آدم، پیرنگ بسامد بالایی دارد. در تمام حوادث داستان، رابطه علی و معلولی حاکم است و تمام وقایع داستان به یک سو می‌رود. در ابتدای داستان خداوند به فرشتگان خبر می‌دهد که موجودی را از گل خواهد آفرید تا جانشین او در زمین شود. فرشتگان از شنیدن این سخن متحیر شدند. خداوند علت این کار را مسأله دانش و شناخت ذکر کرد. سجده نکردن ابلیس در برابر آدم سبب طرد شدن وی از بهشت می‌شود. در ادامه داستان، عصیان و نافرمانی آدم از فرمان خداوند، دلیل رانده شدن آن

دو از بهشت است. مهلت طلبیدن شیطان از خداوند برای فریب انسان خود دلیلی برای حس کینه توزی و انتقام جویی از انسان می‌باشد زیرا شیطان، انسان را سبب طرد شدن خود از بهشت می‌داند.

**۲-۲- کشمکش:** کشمکش، در آفرینش صحنه‌های داستانی و پردازش شخصیت‌ها نقش اساسی دارد. از نخستین داستان قرآن، کشمکش آغاز شده و به صورت گوناگونی ادامه یافته است. به مقابله‌ی شخصیت‌ها و نیروها در داستان با یکدیگر کشمکش می‌گویند که دارای اجزای گره افکنی، هول و ولا، بحران و گره‌گشایی می‌باشد. «گره افکنی، وضعیت دشواری است که برخی اوقات به طور ناگهانی ظاهر می‌شود. برنامه‌ها و روش‌ها و نگرش‌ها را تغییر می‌دهد.» (میرصادقی، ص ۷۲) «هول و ولا کیفیتی است که نویسنده برای وقایعی که در داستان در شرف تکوین است، می‌آفریند و خواننده را به خواندن ادامه داستان کنجکاو می‌کند.» (نجم، ۱۹۷۹، ص ۱۶) بحران نقطه‌ای است که نیروهای متضاد برای آخرین بار با هم تلاقی می‌کنند و واقعه داستان را به نقطه اوج و بزنگاه می‌کشاند و موجب درگیری زندگی شخصیت یا شخصیت‌های داستان می‌شوند. (میرصادقی، ۱۳۸۰، ص ۷۶) نقطه اوج و بزنگاه لحظه‌ای است در داستان که در آن بحران به نهایت رویارویی و تعارض برسد و به مرحله دیگر گره‌گشایی بیانجامد. (نجم، ۱۹۷۹، ص ۶۵) و گره‌گشایی پیامد وضعیت و موقعیت پیچیده یا نتیجه نهایی رشته حوادث است. در گره‌گشایی، سرنوشت شخصیت یا شخصیت‌های داستانی تعیین می‌شود و آن‌ها به موقعیت خود آگاهی پیدا می‌کنند، خواه این موقعیت به نفع آن‌ها باشد یا به ضررشان. (میرصادقی، ۱۳۸۰، ص ۷۷)

داستان حضرت آدم این عناصر را در خود نهفته دارد. مطلع کردن فرشتگان از خلق موجودی در عالم هستی و فرمان سجده به فرشتگان در برابر او در داستان گره‌افکنی ایجاد می‌کند. اطاعت کردن همه فرشتگان از فرمان خداوند و امتناع ابلیس از فرمان خداوند هول و ولا را در داستان پدید می‌آورد و خواننده را به ادامه داستان کنجکاو می‌کند. رانده شدن ابلیس از بهشت و مبارزه طلبی او با خداوند برای فریب آدم و تشویق وی برای خوردن میوه درخت، نقطه اوج و بزنگاه داستان را شکل می‌دهد. داستان با پشیمانی آدم و توبه وی به درگاه پروردگار و خروج او از بهشت و هبوطش در زمین تمام می‌شود که این همان گره‌گشایی در داستان است.

## ۲-۳- شخصیت

اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایشنامه و... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. در تعریف شخصیت گفته‌اند: «شبه شخصیتی تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده به آن فردیت و تشخص بخشیده است.» (براهنی، ۱۳۶۹، ص ۳۴۹) اشخاص داستانی در رمان یا داستان کوتاه همپایه نیستند بعضی از آن‌ها در بیشتر بخش‌های داستانی حضور دارند و بعضی دیگر مدت کوتاهی به روی صحنه می‌آیند و بعد خارج می‌شوند. در داستان‌های قرآنی نیز «این شخصیت‌ها هستند که حد و مرز قلمرو داستان را تعیین می‌کنند و شخصیت اصلی بین دیگر شخصیت‌ها و حوادث داستان، اتحاد به وجود می‌آورد.» (عبدالطوب، ۱۹۹۵، ص ۱۰۰) بنابراین شخصیت‌های داستان حضرت آدم را از لحاظ نقشی که ایفا می‌کنند، می‌توان به دو دسته اصلی و فرعی و یا پویا و ایستا تقسیم کرد:

#### شخصیت اصلی:

محور اصلی داستان است که حوادث پیرامون او می‌چرخد و هم زمان، محرک پنهانی برای حوادث داستان است. (ذهنی، ۱۹۸۹؛ ص ۱۵۳) در داستان حضرت آدم، آدم به عنوان شخصیت اصلی و محوری داستان است که تمامی حوادث داستان پیرامون وی می‌چرخد. در کنار آدم، ابلیس نیز نقش اساسی در داستان ایفا می‌کند. وی نخست در برابر فرمان خداوند نافرمانی کرده، سپس آدم را می‌فریبد. علاوه بر این دو شخصیت، شخصیت حوا را نیز می‌توان به عنوان شخصیت اصلی داستان محسوب کرد.

شخصیت فرعی: نویسنده برای پیشبرد حوادث جانبی که خود سیر حادثه اصلی را آسان می‌کند، از شخصیت فرعی استفاده می‌کند و یا ممکن است برای بیان شخصیت اصلی داستان یا ویژگی‌های او حضور یابد. (ذهنی، ۱۹۸۹؛ ص ۱۵۴) در این داستان فرشتگان با ویژگی‌های ناشناخته و مبهمشان به عنوان شخصیت‌های فرعی سیر حوادث داستان را به جلو می‌برند.

علاوه بر این شخصیت‌های داستان را می‌توان به پویا و ایستا تقسیم کرد:

شخصیت پویا: شخصیتی است که در طول داستان در معرض تغییر و دگرگونی واقع می‌شود. نا گفته نماند که منظور از شخصیت لزوماً شخصیت انسانی نیست و برای نمونه درخت، حیوان. یا یک شیء را نیز در بر می‌گیرد. (مستور، ۱۳۷۹، ص ۳۴) شخصیت پویا در این داستان آدم، حوا و ابلیس هستند چرا که این سه از آغاز داستان در معرض تغییر و دگرگونی بوده‌اند. شخصیت ایستا: شخصیت ایستا در داستان یا تغییر ندارد و یا تغییری بسیار کم دارد به عبارت دیگر در پایان داستان همان است که در آغاز بوده است. حوادث داستان بر او تأثیر نمی‌-

گذارد و یا اگر تأثیر داشته باشد بسیار ناچیز و مختصر است. در این داستان شخصیت فرشتگان شخصیت ایستا است و حوادث داستان بر آن‌ها تأثیر نگذاشته است.

۲-۴- زمان : زمان در سیر حوادث داستانی و رشد و نمو آن تأثیر بسزایی دارد. خارج شدن قصه از محدوده‌ی زمان سبب می‌گردد که حادثه را عاری از حرکت و زندگی گرداند، آن را به درختی تبدیل می‌کند که از ریشه هایش جدا شده است. چنین درختی شاخ و برگ نمی‌گستراند و بر نمی‌دهد. از این رو داستان موفق، به عنصر زمان توجه خاصی نشان داده، به تناسب فضا و سبک، آن را پر رنگ یا کم رنگ می‌کند. البته این امر به این معنا نیست که به کارگیری عنصر زمان و بهره‌گیری از آن در داستان نویسی قاعده‌ی مشخص و یا اسلوب شناخته شده‌ای داشته باشد. زمان تنها به مانند ابزاری در دست هنرمند است که متناسب با ویژگی حوادث داستان، رنگی از زمان را به کار می‌گیرد. (الخطیب، ۱۹۷۵، ص ۸۳)

زمان در داستان‌های قرآنی نیز نقش مهمی ایفا می‌کند و به داستان حرکت و پویایی خاصی می‌بخشد. هر داستان قرآنی، زمان مخصوص به خود را دارد که گاهی تمام تفصیلات آن مشخص و گاهی پنهان می‌گردد و گاهی بر روی خط سیر مستقیم و گاهی به صورت شکسته و ارجاع به گذشته یا جهشی به آینده دور و نزدیک نمود می‌یابد.

در سوره‌ی بقره خداوند متعال ابتدا در مورد امری که در آینده اتفاق خواهد افتاد، سخن می‌گوید ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره، ۳۰) سپس در ادامه حوادثی که در زمان حال روی می‌دهد را بیان می‌کند. در سوره اعراف خداوند می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ (اعراف، ۱۱) این حادثه که خداوند آن را با فعل ماضی آورده است، نسبت به فعلهای ماضی دیگری که در اواسط داستان آمده، دورتر است. زیرا ابتدا انسان خلق شده و سپس به فرشتگان دستور سجود در برابر آدم صادر شده است. در ادامه‌ی سوره، حوادث داستان پی در پی ادامه پیدا می‌کند تا اینکه با فعل آینده تمام می‌شود ﴿أَلْ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا تَنبَهُهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف، ۱۶-۱۷)

در این داستان، رویدادها بر اساس توالی طبیعی خود به پیش می‌روند؛ یعنی رویدادها از گذشته به حال و سپس به سمت آینده حرکت می‌کنند و همان طور که رویدادها و زمان‌ها از

پی هم می‌آیند، افعال در داستان نیز به همان ترتیب پشت سرهم قرار می‌گیرند. این مسأله به کمک حروف ربط ترتیبی (ثم) و (فاء) صورت می‌پذیرد، یعنی فعل گذشته‌ای که در سرآغاز داستان آمده، از گذشته‌ای که در اواسط داستان آمده دورتر است و فعل گذشته‌ای که در پایان داستان آمده، در مقایسه با فعل‌های گذشته‌ی موجود در میان داستان، به زمان حال نزدیک‌ترند. بنابراین افعال همراه با خط سیر زمان در حرکت و تغییرند.

۲-۵- مکان: یکی دیگر از عناصر اساسی داستان، مکان است. مکان جایگاهی است که حوادث در آن جریان پیدا می‌کند و شخصیت‌های داستان در آن حرکت می‌کنند. در بیشتر داستان‌های قرآنی، اسمی از مکان برده نشده است مگر اینکه ذکر آن به هدف داستان کمک کند. مکان در داستان قرآنی دو گونه است، گاهی اسم مبهم مانند (قریة و مدینه) و گاهی اسم-های خاص مانند (مدین، مصر و...) است. اما نوع اول در داستان‌های قرآنی جایگاه بیشتری دارد زیرا اسم مبهم بر عمومیت حادثه می‌افزاید. (العمری، بی تا: ۱۷)

مکان در داستان حضرت آدم، بهشت (جنة) است که در سه سوره بقره، اعراف و طه ذکر شده است. علاوه بر بهشت، دو مکان دیگر؛ یکی زمین ﴿لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (بقره، ۳۶) و دیگری جهنم ذکر شده است ﴿قَالَ أَخْرَجُ مِنْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأُمَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (اعراف، ۱۸)

۲-۶- گفتگو: روح دمیده شده در کالبد یک داستان است. بدون این روح، مجموع واژه‌های قصه همچون توده‌ای از سنگ جلوه می‌کنند. گوناگونی و رنگارنگی در گفتگو به حرکت‌های قصه، زیبایی و وقار می‌دهد. گفتگو هرچند ظاهری ساده دارد از باطنی پیچیده و بسیار ظریف بهره می‌برد. (حسینی، ۱۳۷۷: ۱۹۳)

داستان‌های قرآن چنان هنرمندانه از این عنصر بهره گرفته‌اند که در گفتگوهای داستانی، طراوت و جریان مدام زندگی دیده می‌شود. گفتگوی داستانی، در پردازش شخصیت‌ها و معرفی آنان به مخاطب نقش اساسی دارد. (فروردین، ۱۳۸۷: ۱۳۶) گفت‌وگو چنان که در ادبیات داستان نویسی معمول است، گاهی جزئی از زبان داستان را تشکیل می‌دهد و آن هنگامی است که داستان در برگیرنده دو عنصر «روایت» و «گفتگو» باشد و گاه مستقلاً زبان داستان را تشکیل می‌دهد و آن در صورتی است که داستان از یکی از این دو ساخته شده باشد، اهمیت «گفت‌وگو» در آن است که می‌تواند در پدیده‌های هنری داستان سهیم باشد، از آن جمله در کشف رخدادهای و تحول آنها و نیز در کشف آنچه در ضمیر شخصیت‌ها می‌گذرد، مؤثر است. به

گونه‌ای که اگر این عنصر حیاتی در داستان وجود نداشت، ما هرگز نمی‌توانستیم به رازهای این شخصیت‌ها دست یابیم.

گفتگو در داستان حضرت آدم نیز نقش برجسته‌ای دارد. این داستان که به موضوع «آفرینش و جانیشینی آدم» می‌پردازد، به شیوه «گفت‌وگو» عرضه شده است. بخش نخست داستان با گفت‌وگوی خدا و فرشتگان آغاز شده است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۳۰) این گفت‌وگو از موضع فرشتگان درباره اتفاقی جدید در زمین یعنی جانیشینی آدم و نیز از میزان آگاهی و شناختی که خداوند به آن عنایت کرده، پرده برداشته است. هر چند داستان می‌توانست، نگرش فرشتگان را از طریق عنصر روایت (با زاویه دید دانای کل) برملا سازد، بدین ترتیب که فرشتگان چنین تصور میکردند که وجود آدمی بر خلاف خود فرشتگان که تنها به ستایش و تقدیس خداوند می‌پردازند، در زمین باعث فساد و خونریزی خواهد شد. اما داستان به جای «روایت» به «گفت‌وگو» روی آورده است و از این طریق در حقیقت در نظر دارد که اولاً خوانندگان، به صورت مستقیم و با زبان خود فرشتگان با دقایق اندیشه‌های آنان آشنا شوند. چرا که گوش دادن به صورت مستقیم به مراتب از نقل و گزارش صرف، زنده‌تر و دلپذیرتر است. ثانیاً خوانندگان به طور مستقیم به انحرافات رفتار شخصیت مورد محاوره پی می‌برند؛ و پس از آشکار شدن دیدگاه فرشتگان، این پاسخ «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» آمده است. سکوت و خودداری کردن متن داستان از تعیین سبب (خلافت آدم در زمین) از نظر هنری با هدف داستان ارتباط دارد زیرا این داستان می‌خواهد هر چه بیشتر به کمال و علم خداوند و نیز به جهل و بی‌اطلاعی فرشتگان از اسرار آفرینش و حکمت‌ها و مصلحت‌هایی که در آن نهفته است، تاکید کند. از این جاست که داستان متعاقب پرسش فرشتگان چنین می‌گوید «آنچه را خدا می‌داند، آنها نمی‌دانند» تا بدین وسیله به حقیقت هنری آن پای فشارد، به علاوه یک رمز هنری دیگر نیز در ورای حقیقت مزبور نهفته است و آن این که به شخصیت آدمی ارزش و فضیلت بیشتری (نسبت به فرشتگان) داده است.

بخش دوم داستان که از جهل فرشتگان پرده بر می‌دارد، این گونه آغاز می‌شود: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره، ۳۱). ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره، ۳۲) ﴿قَالَ يَا



آدمُ أَنبَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنبَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۳﴾ (بقره، ۳۳) این گفت‌وگوی تازه بین خداوند و فرشتگان، از اسرار تازه‌ای که به ویژگی‌های فرشتگان و آدمیان مربوط می‌شود، پرده برمی‌دارد. خواننده پی می‌برد که هدف داستان در این قسمت کوتاه، از یک سو آشکار کردن علم خداوند که هیچ آفریده‌ای، هر که باشد، یارای رسیدن به قله آن را ندارد، و از سوی دیگر ارزش دادن به شخصیت آدمی است که از فرشتگان هم فراتر است. خداوند جانشینی در زمین را تجربه خاصی برای آدمیان قرار داد تا از این طریق آنان را بر همه آفریده‌های خود فضیلت و برتری بخشد. البته داستان، خود به شرح این معنا نپرداخته، بلکه خوانندگان را به حال خود واگذاشته است تا آن را از طریق زبان هنر به دست آورند، هنری که موجب پیدایش بارقه‌ای در ذهن خواننده می‌شود و او را در مرحله‌ای قرار می‌دهد که در روند درک و کشف مفاهیم ذهنی سهیم باشد.

در بخش سوم «ابلیس» وارد صحنه می‌شود و این بخش بدین ترتیب آغاز می‌شود: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ داستان، از نظر هنری، در ساختار خود برای بیان این حقیقت یعنی ارزش آدمی، به تدریج پیش رفته است، از این رو، در نخستین قسمت داستان «أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» اهمیت این موجود را به طور اجمال تعریف کرده، بدین ترتیب که صفت جانشینی را به او داده است نکته قابل توجه اینکه وقتی «ابلیس» وارد صحنه می‌شود، به نقش فرشتگان پایان می‌دهد و یا بهتر است بگوییم، نقش فرشتگان به عنوان شخصیت‌های فرعی داستان با انجام پرسش و آگاهی‌شان از واقعیت امر، پایان یافته است و اکنون نوبت «ابلیس» رسیده که همچنان بر موضع عصیانگرانه و متعهدانه خود، پای می‌فشارد و حتی ورود این شخصیت در صحنه پیامدهایی دارد که بر همه رخدادهای داستان پیدایش آدم در بخش چهارم تأثیر می‌گذارد.

در بخش چهارم، رویدادهای جدیدی چون «نهی از درخت» و «به انحراف کشیده شدن آدم و حوا» مطرح می‌شود ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره، ۳۵) و ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ﴾ (بقره، ۳۶). ﴿فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره، ۳۷). ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا

يَا تَيْبَنُّكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره، ۳۹) بدین گونه، داستان پیدایش آدمی به پایان می‌رسد. هدف داستان بازگو کردن مسئله دانش و جانشینی آدم در زمین و آن گاه معرفی طرفین کشمکش، «آدم» و «ابلیس» است، از این رو، وضعیت‌ها، رویدادها و شخصیت‌ها باید براساس گزینش خاص و متناسب با اهداف مزبور ترسیم شوند، وجود جانشین در زمین - آدم - مجهز به نیروی دانشی که نشانه‌های راه خلافت را برای او مشخص می‌کند، محور داستان است. نکته قابل توجه از نظر هنری این است که داستان، میان مسئله جانشینی آدم در زمین و مسئله جانشینی او پیش از فرود آمدن در زمین یا به بیان دیگر میان مسئله جانشینی آدم در حالی که در بهشت دچار کشمکش است و مسئله جانشینی آدمیان در حالی که در زمین نیز گرفتار کشمکشند، نوعی موازنه برقرار کرده است. هدف داستان این است که می‌خواهد مفاهیم داستان را برای خوانندگان کاملاً روشن و آشکار سازد تا آنان برای اصلاح کردار و رفتار خود و به جای آوردن وظایف جانشینی‌شان در زمین از آن بهره‌گیرند. خداوند نیز برای بیان این هدف از گفت‌گو به نیکی بهره گرفته است.

### ۳- تصویرپردازی در داستان حضرت آدم

خیال حسی از پایه‌های اولیه تصویر هنری در قرآن به حساب می‌آید. به عبارت دیگر خیال در واقع فرصتی است که تصویر در آن شکل می‌گیرد «یعنی تصویر در خیال عمل می‌کند و از طریق حس و وجدان، به خیال وارد می‌شود و می‌تواند در درون آدمی، احساسات و عکس العمل‌های گوناگونی را موجب شود. زمانی که خیال پربار باشد بهتر می‌تواند تصویرهای هنری را دریابد و از آن لذت ببرد.» (خالدی، ۱۹۸۸، ص ۱۳۱)

قرآن کریم برای تأثیرگذاری عمیق بر باطن انسان، تصاویری که حوادث واقعی را در ذهن انسان مجسم می‌کنند به کار می‌برد. احساسات ما نیز به واسطه همین تصاویر بر انگیزنده می‌شود به گونه‌ای که ما با این حوادث زندگی می‌کنیم و آن تصاویر را می‌بینیم.

در داستان آدم، تصویری که خداوند از بهشت ارائه کرده، هر چند بسیار گذرا و جزئی است، ولی آن را به یک مکانی تشبیه می‌کند که امکاناتی در آن وجود دارد. آن بهشت بیشتر شبیه به بهشت‌های زمینی است که در آن نعمت وجود دارد و انسان را از خوردن، پوشیدن و نوشیدن بی‌نیاز می‌کند. ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾ (طه، ۱۱۸-۱۱۹)

این تصویر برای مخاطب کاملاً حسی و ملموس است زیرا ذات آدمی با حسیات بیشتر از امور عقلی انس گرفته و آن را می‌پذیرد.

دیگر تصویر واقعی-تخیلی در این داستان، این است که خداوند برای نافرمانی آدم از فرمان حق تعالی، به درخت و میوه‌ی درخت اشاره کرده است و او را از نزدیک شدن و خوردن میوه‌ی آن نهی کرده است. خداوند برای نشان دادن این امر می‌توانست به چیزهای زیادی مثل بزند ولی میوه درخت را انتخاب کرد تا خواننده تصویری ملموس از این امر در ذهنش تجسم یابد. ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف، ۱۹)

تصویر دیگری که بیانگر تلاش مداوم شیطان برای بیرون راندن آدم و حوا از بهشت است آیه ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ...﴾ (بقره، ۳۶) این آیه تصویر شیطان را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که او به تکان دادن آدم و حوا مشغول می‌شود تا اینکه پاهای آن‌ها لغزیده، از بهشت بیرون می‌افتند.

نمونه دیگر تصویر پردازی این داستان، در سوره‌ی اسراء ﴿قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء/۶۲) است. خداوند گمراه شدن انسان توسط شیطان را به حرکت سوار کار مجرب تشبیه کرده است و برای بیان آن واژه‌ی "احتنک" را آورده است. دیگر تصویر، تصویر خباثت و کینه و غرور شیطان است ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدًا إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (اعراف، ۱۲-۱۴)

### نتیجه‌گیری

داستان‌های قرآن از جمله داستان حضرت آدم در خدمت اهداف دینی و تربیتی انسان هستند. ساختار روایی داستان حضرت آدم به گونه‌ای است که اکثر عناصر داستانی شناخته شده در ادبیات داستانی مانند پیرنگ، کشمکش، شخصیت، زمان، مکان و گفتگو قابل طرح و بررسی است.

حوادث این داستان در هفت سوره ذکر شده است و تمام حوادث بر پایه رابطه علی و معلولی است.

ساختار داستان بر اساس یک ساختار خطی است به این معنا که نقطه شروع، میانه و پایان روشنی دارد.

گفت و گو در داستان حضرت آدم از نوع گفتگوی بیرونی (دیالوگ) است. عنصر صحنه در این داستان به اندازه ضرورت و اقتضای موقعیت برای تأمین هدف به کار گرفته شده است و زمان و مکان اغلب عام و مبهم است. تصاویر این داستان واقعی - تخیلی هستند یعنی از محسوسات دنیوی برای تجسم امور اخروی کمک گرفته شده است.

Archive of SID

## منابع و مأخذ

### قرآن كريم

- ابن عاشور، الشيخ محمد طاهر. (۱۹۸۴) التحرير و التنوير، جلد ۱ و ۱۴، الدار التونسية للنشر.
- براهنى، رضا. (۱۳۶۹). قصه نويسى، ج سوم، تهران: نو.
- بكرى، شيخ امين (۱۹۹۴)، التعبير الفنى فى القرآن الكريم، دار العلم للملايين، الطبعة الأولى.
- بلحسينى، نصيرة (۲۰۰۶)، الصورة الفنية فى القصص القرآنية.
- التهامى، نقره (۱۹۷۴)، سيكلوجية القصة فى القرآن الكريم، الشركة التونسية للتوزيع.
- حسينى، سيد ابوالقاسم (۱۳۷۷)، مبانى هنرى قصه هاى قرآن، مركز پژوهش هاى اسلامى صدا و سيما، چاپ اول.
- الخالدى، صلاح عبد الفتاح (۱۹۸۸)، نظرية التصوير الفنى عند سيد قطب، دار الشهاب الجزائر.
- الخطيب، عبد الكريم (۱۹۷۵)، القصص القرآنى فى منطوقه و مفهومه، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الثانية.
- خلف الله، محمد أحمد (۱۹۹۹)، الفن القصصى فى القرآن الكريم، شرح و تعليق خليل عبد الكريم، لندن - بيروت - القاهرة، سينا للنشر، الطبعة الرابعة.
- الدالى، محمد ( ۱۹۹۳)، الوحدة الفنية فى القصة القرآنية، مون للطباعة و التجليد، الطبعة الاولى.
- ذهنى، محمود. (۱۹۸۹). تذوق الادب: طرقه و رسائله، مكتبة الانجلو المصرية.
- طباطبايى، محمد حسين (۱۳۹۳ق)، الميزان فى تفسير القرآن الكريم، بيروت، مؤسسه الأعلمی، ط ۳.
- عبدالتواب، صلاح الدين (۱۹۹۵)، الصورة الأدبية فى القرآن الكريم، القاهرة، الشركة العالمية للنشر-لونجمان، البعة الأولى.
- عمر باحاذق، عمر محمد (۱۹۹۳)، الجانب الفنى فى القصص القرآن الكريم، دمشق، دار المأمون للتراث، الطبعة الاولى.
- العمري، عبد الحفيظ احمد (بلا تا)، مقالات فى القصة القرآنية، اصدارات موقع عيون المعرفة.

- الغمام، عزة. (۱۹۹۰) **الفن القصصی العربی القديم من القرن الرابع الهجرى الى القرن السابع الهجرى**، القاهرة، الدار الفنیة للنشر و التوزیع.
- فروردین، عزیزه (۱۳۸۳)، **زیباشناسی هنری در داستان‌های قرآن**، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، چاپ دوم.
- الفیومی المقری، أحمد بن محمد بن علی (۱۴۲۱هـ/۲۰۰۰م)، **المصباح المنیر - معجم عربی - الطبعة الأولى**، القاهرة، دار الحدیث.
- قطب، سید (بلا تا)، **مشاهد القیامة فی القرآن**، بیروت، دار الشروق للطباعة.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۳)، **التصویر الفنی فی القرآن الکریم**، بیروت، دار الشروق، الطبعة السادسة.
- محمد داود، محمد. (۲۰۰۸)، **معجم الفروق الدلالية فی القرآن الکریم**، القاهرة، دار غریب للطباعة و النشر.
- مستور، مصطفی. (۱۳۷۹). **مبانی داستان کوتاه**، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- مطواع، سعید عطیه علی (۲۰۰۶). **الاعجاز القصصی فی القرآن الکریم**، الآفاق العربیة، الطبعة الاولى.
- میر صادقی، جمال (۱۳۸۰)، **عناصر داستان**، چ ۴، انتشارات سخن.
- نجم، محمد یوسف (۱۹۷۹)، **فن القصة**، ط ۷، بیروت، دار الثقافة.